

گپی با دکتر احمد پدرام و فردوس منصوری همسرش
درباره بهار آن سال ها و این سال ها

شادی، قبلا تولید می شد و حالا مصرف می شود

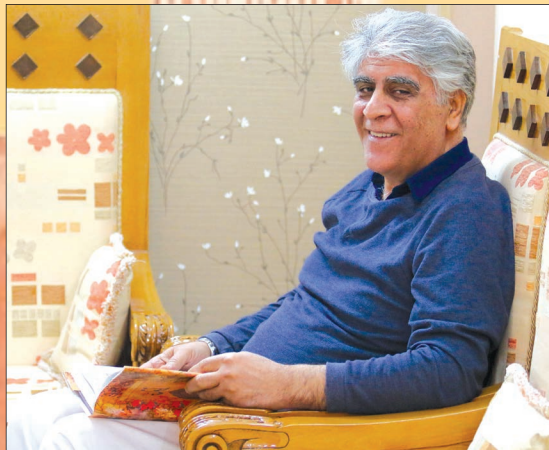
بهار کلاس مهرورزی است



درباقدردنی پور | گروه اصفهان
powerfullsea@gmail.com

هماهنگی برای انجام یک گفت و گوی خودمانی با احمد پدرام آنقدر طول نمی کشد، در حد یک تلفن و صدای گرمی که از سیم ها می گذرد تا روز بعد در خیابان کاخ شرقی ما را به منزلش دعوت کند. قرار است از عادات ایرانی ها حرف بزنیم. از همان دید و باز دیده ها و فرهنگی که حالا به قول بعضی ها پدر هوا شده، اما نه برای خانواده دکتر. شاید برای همین است که رسم سال ها قبل را به جامی آورد و به استقبالمان می آید. پله های طبقه اول را که بروی بالا، همان اولین آپارتمان ۱۰۰ متری، منزل گرمی است که سراغ از تازه واردها می گیرد. خلاف انتظارمان منزل دکتر ساده و بی آرایش است. از آن سادگی، دو تابلوی آویخته به دیوار از نقاشی های مدرن توجهت را جلب می کند. راهرو و زیاد عریض نیست. اما بین آن همه سادگی میز شلوغ از وسایل پذیرایی از گز و شیرینی و آجیل تضادی آمیخته به فرهنگ میزبانی را به یاد می آورد. از همان شروع صحبت حالمان خوب می شود. دکتر روانشناسی که گذرگاه های زندگی را موفق گذرانده و خوب بلد است همدلی و همزبانی کردن را. شاید این نه به خاطر آن کلاس های دانشگاهی، بلکه به خاطر اینکه به قول خودش فردوس دو جهان را دارد. در منزلش اتفاق افتاده. گفت و گوی ما با یک زوج پی گرفته شد. فردوس منصوری همسر احمد پدرام هم اهل ذوق و شعر و ادبیات است و شاید این دو تلفیقی جدانشدنی پیدا کرده اند تا آنها هرگز یادشان نرود که بهار فصل نو شدن و دید و باز دیده های تازه است.

آشنایی با این زوج شاید از سال ها دور بوده، سال هایی که عیدهایش مثل حالا این قدر بسی آب و رنگ نبود. به قول دکتر که حالا مویی در آسیاب بی رحم روزگار سسپید کرده، دغدغه های دنیای امروز که با چشم و هم چشمی و تجمل گرایی آمیخته شده باعث شده که دید و باز دیده ها مثل آن روزها نباشد. البته عجیب هم نیست، وقتی که تکنولوژی از همه خانه ها سر به تو کشیده و دیگر از آن کوچه های آشتی خیری نیست. شاید باید انتظار تغییر هم داشت با این همه هنوز هم بوی عید و عیدی از خانه ای که نه حوض رنگی دارد و نه باغچه، مثل همان سال ها به مشامت می رسد.



عکس: شریف انسل فردا

اینکه می گویند سال به سال دریغ از بار سال حرف درستی است؟

به نظر من عید، عید است. برای من همان نوستالژی های گذشته را دارد، با همان آب و رنگ و بوی گذشته؛ اما دلیل اینکه این جمله بیان می شود، این است که ما کودکی های معصومانه خودمان را که اکنون به شکل گذشته های قشنگ از آن یاد می کنیم، از یاد برده ایم و گرچه امروز خیلی بهتر و بیشتر امکانات داریم، اما آن شوق و تپش قلب که برای گرفتن عیدی ها بود، دیگر نیست. حرارتی که در همان معصومیت کودکانه ما نهفته بود و با دیدن دایمی جان و پایا بزرگ

بهار را باور نمی کنم مگر دست های تو را بر بال پرستوها ببینم، مگر شقایق ها دل خون نباشند مگر مادری با مژه واشک جارو کش انتظار نگردد و کودک و گنجشک دلتنگ آب و دانه نمایند

بهار را با بوسه ای برایم پفرست که از شوق آمدن سرشار باشد

واز ترس رفتن تهی بهار را گلبوسه ای کن بی دغدغه و گر نه باور کن بهار را باور نمی کنم

و فامیل قشنگ تر می شد. ما بزرگ تر شدیم و تکنولوژی هم به این بزرگ شدن ها کمک کرد. در واقع ما در عصر الکترونیک خطاهای خودمان را می کنیم چون علم در این ۵۰ سال کاری کرده که در ۵۰ میلیون سال قبل نکرده و این به ما کمک بسیاری کرده است؛ اما اتفاقی که در این میان افتاده این است که ما به لحاظ زیبایی شناسی باید از دنیای کودکانه مان باکی ها را هم با خودمان می آوریم؛ ولی این کار را نکردیم.

پس برای همین است که بهار را با حالتی عصبی شروع می کنیم و عجله داریم که دید و باز دیده ها به سرعت تمام شود؟

بله دقیقا. امروز مردم فقط خود را مجاب می دانند که دیدی داشته باشند و بعد از آن باز دیدی و به اصطلاح از هولش دریابند. متأسفانه ما در دنیای امروز گذشته ای به آن شکل نداریم؛ چون سرعت را با عجله اشتباه گرفته ایم. ما به یک شتابزدگی و تعجیل عصبی دچار شده ایم و به جای بقیه هم فکر می کنیم که نکنند از دیر رفتن مانا راحت شوند و این باعث می شود که ما بیش از اینکه لذت ببریم می خواهیم رفع تکلیف کنیم، در حالی که می توانیم تکلیف خودمان را به زیبایی انجام بدهیم. نه اینکه انگار داریم یک مشق را می نویسیم که از ترس معلمان است.

عیدهای شما چطور می گذرد، بین این همه شتابزدگی و رفغ تکلیف؟

ما سعی کرده ایم در گیر این موضوع نشویم. سعی می کنیم از بهار به معنای واقعی کلمه استفاده کنیم و به سمت پاکسازی فکرمان برویم. طی ۲۸ سالی که با همسرم زندگی می کنیم، همواره این عادت را به جا آورده ام حتی گاهی اوایل عید می رویم گلستان شهدا. نمی خواهم این را به عنوان ریا بازگو کنم، اما برایمان جذاب بود که به دیدن کسانی که بیمان نیستند، برویم.

همسر تان هم همین تفکر را دارند؟

بهبتر است این را از خودش بپرسید. او اهل ذوق و ادبیات است.

خانم منصوری، شما در این رابطه با دکتر هم عقیده اید؟ صد در صد. (می خندد). ببینید فرهنگ مصرف گرایی باعث شده که همچنان ما گرفتار حسرت های گذشته باشیم. در شعری می خواندم «در تالاب آواز زجره می نشینم و دل را سبدم می کنم تا تو خوشبوترین حرف ها را برایم بپینی». این حرف دل مردم است، این یعنی حظ ارتباط. همانطور که جهان با عشق آفریده شده و بالندگی و شکوفایی باید خاصه فکر ما باشد، این فصل هم باید مثل یک معلم که پیشرو است، به ما کمک کند و ما ما هم قدم شود چون بهار آغاز مهرورزی است و کلاس بزرگی است برای همه ما.

آقای دکتر چکار کنیم که عیدهای زیبای گذشته باز برگردد؟

شعری هست که می گوید: خوشا بهار که به دیدن تو می آید. ما از عید می خواهیم تا زنی آن را داشته باشیم و از دیدن یک عزیز بزرگ تر یا کوچک تر نشاط پیدا کنیم و در واقع بهار بهانه است و ما باید به سمت خانه تکانی دل و ذهن برویم. اگر دچار تجمل شویم دیگر نمی شود از بهار لذت برد و شاد شد.

این جمله درست است که دید و باز دید تالم های روحی را تسکین می دهد و نوعی آرامش را برای ما به ار مغان می آورد؟

بله واقعا همینطور است.

با وجود این خستگی های شغلی جاری؟

امروز همه ما بر این مهم تاکید داریم و در روانشناسی مثبت گرا هم

هست. حتی آمریکایی ها هم به این نتیجه رسیده اند که هر فامیل، یک دفتر پس انداز عاطفی است. در دینمان هم هست که صله رحم عمر را زیاد می کند و کسی که دوستی ندارد، از ناتوان ترین مردم است. همواره بر رفت و آمد تاکید شده و بی دلیل نیست که آدم هایی که معاشرت بیشتر دارند، ایمنی بدنشان نسبت به بیماری های صعب العلاج مقاومت بیشتری دارد. بنابراین دید و باز دیده های نوروز بهترین زمان برای باز آرمایی این موضوع است؛ چون در این فصل همه ما شادتر هستیم و این نشان می دهد که ما تا زگی و تاثیرات را حس می کنیم.

آقای دکتر چند سال دارید؟

۶۰ سال را گذراندم.

از عیدهای ۵۰ سال پیش بگویند؛ چه تفاوتی با حال و هوای امروز داشت؟

به یاد دارم که آن زمان شیرینی های پاپیونی بود، وقتی یک دانه بر می داشتیم پدر به ما نگاه می کرد که یک دانه زیاد است و باید نصف کنید. (می خندد) چشممان به عیدی هاز همان ۸-۷ سالگی بود. یک قرانی و دوزاری هایی که کف دستمان می گذاشتند و انگار به ما دنیا را داده بودند.

رفت و آمدها یاد تان هست؟

بله. هر گز هم از یادم نمی رود.

چطور بود؟

شهر ما آن زمان در خرم آباد بود. از این جهت محله های کودکی ام را خوب به یاد دارم و شاید محله ما با جاهای دیگر متفاوت بود. در آن ایام محله ها معنای خود را از دست می داد و همه محل تبدیل به خانواده می شد. به این شکل که همسایه ها از ابتلا شروع می کردند و از منزل اول به عید دیدنی می رفتند تا به منزل ما که چهار می بود می رسید. پدرم هم من و برادرم را بر می داشت و همراه با بقیه به منزل بعدی می رفتیم و باز یکی می شدیم و به خانه بعدی می رفتیم و تا منزل آخری که جمعیت زیادی را تشکیل می دادند و بعد از خدا حافظی همینطور کم و کم تر می شدیم و هر کسی به خانه خود می رفت. گردش شخصی بود. یک شادی جمعی بود که حالا دیگر نیست.

اصفهان چطور؟

البته در اصفهان هم که از اوایل انقلاب ساکن شدیم، همینطور بود؛ گاهی حتی برخی بزرگ ترها زودتر از اینکه ما به خانه آنها برویم، می آمدند. تقدم و تاخردر آن زمان کمتر بود و هیچکس هم دلخور نمی شد. من این موضوع را دوست دارم و سعی کرده ام ساختار شکن باشم. چون اعتقاد دارم که اصل، اصل دوست داشتن و دوست داشته شدن است، ما نباید ارزش ها را بشکنیم، اما اشکالی هم ندارد ساختار شکن باشیم. اصل شادی است که باید ایجاد شود. اگر فلسفه و نیاز بشیر را به دوست داشتن در نظر بگیریم دچار تکلفات نخواهیم شد.

با تغییر نوع زندگی و تبدیل شدن آن خانه ها و کوچه ها به آپارتمان و خیابان، آیا موضوعی که در قدیم بود، هنوز هم رواج دارد یا به فروموشی سپرده شده است؟

ببینید این موضوع متأسفانه در کلان شهرها از بین رفته است و ممکن است همسایه ها همدیگر را حتی نشناسند، اما گاهی اگر در همین آپارتمان های ما ته ماندن آن فرهنگ سنتی باقی مانده باشد، ولی به هر حال وقتی خانواده ها به سمت هسته ای شدن رفتند، این فرهنگ هم کم رنگ شد. قبلا همسایه ها به کمک هم آش رشته می پختند و با هم سبزه به در را سبزی می کردند، اما حالا خیلی کم رنگ تر به این شکل با هم هستند و زندگی های جدید باعث شده که گاهی حتی همدیگر را نشناسند.

با تمام این تفاسیر عیدهای حالا را بیشتر دوست دارید یا

عیدهای ۵۰ سال پیش را؟

من همه عیدها را دوست دارم و اینکه می گویند «روزگار کودکی برنگرد دریا» را قبول ندارم، چون اتفاقا دوست ندارم به آن دوران برگردم یا مشق های ننوشته و شلوار های وصله دار الان شرایط بهتری از لحاظ فاهی دارم، اما آن موقع هم معصومیت های کودکی را داشتم. به نظر من عیدهای آن دوران با حالا در یک چیزهایی اشتراک دارند و در چیزهایی خیر. وجه اشتراک این است که هنوز و پس از گذشت این همه سال، وقتی بهار می آید یک نوع حس زندگی دوباره و سرزندگی در من ایجاد می شود؛ یعنی درست همان حس که در ۷ سالگی با به مشام رسیدن بوی عید داشتم. یادم هست از ۲۰ روز قبل از نوروز لباس هایمان را به خیاط سفارش می دادند و وقتی برای پرو می رفتیم هیجان عجیبی داشتیم و شب ها به عشق پوشیدن لباس های نو خوابان نمی برد.

معمولا لباس ها هم بزرگ تر از اندازه واقعی بود؛ درست است؟

بله، ولی من هر سال لباس می دوختم و از این نظر مشکلی نداشتم. دلم می خواهد خاطره ای از برایتان تعریف کنم.

بفرمایید.

یادم می آید به عشق آن عیدی ها سر از نمی شناختم؛ بوی عید در لباس ها و کفش های چرمی یا لاستیکی را حس می کردیم، آن بوها را همین الان هم حس می کنیم عین بچگی ها و ده ها مورد یادم است.

خانم منصوری شما از خاطره بازی ها یاتنا بگویند.

یادم هست زمانی را که کفش های نو می پوشیدیم و روی فرش ها سرسره بازی می کردیم. اتاق ها آن زمان بزرگ و خیلی دلچسب بود. آن زمان کفش ها تیریزی بود و تا وقتی که گلیخ نخورده بود می توانستیم با آنها سر بخوریم. آن آجیل های سبک هم برای خودش نوستالژی داشت. اکنون همه آنها حذف شده و از سفره ها برنجک یا گندم شادونه بر چیده شده. شاید به همین خاطر است که اکنون حسرت زندگی غربی ها را می خوریم چون زیاد خواهی باعث شده که فرهنگ ما به شکل گذشته نباشد.

حالا این سوال را از آقای دکتر می پرسیم که آیا قبول دارید

به هر حال زمانه عوض شده و تاثیر آن روی دید و باز دیده ها

خرید عید هم گذاشته است؟

بله درست است که در گذشته صرفا لباس عید سالی یکبار خرید می شد و اکنون هر فصل که طی می شود، ما لباس می خریم؛ اما این نباید با فرهنگ مصرف زدگی اشتباه گرفته شود. نوجویی طبیعتی می تواند در شاد بودن ما موثر باشد؛ اما هر مهمانی با یک لباس نورفتن اشکال دارد.

این مورد را بیشتر توضیح بدهید.

تنوع حس خوب ایجاد می کند؛ اما ما باید با نوجویی حسیی و احساسی هم حال خوبی پیدا کنیم.

این تنوعی که از آن نام می برید می تواند در دید و باز دیده ها

هم اتفاق بیفتد؟

خب یک مسئله ای هست؛ اینکه ما روابطی که در طول ده سال درست نشده را نمی توانیم در دوران عید به شکل فرمالیته درست کنیم؛ ما باید قبل از نوروز روابط را به شکل درستی حل کنیم تا در ایام عید به یک رابطه سالم تبدیل شود و غلط است که بگوییم در ایام عید دوست باشیم چون حالا عید است. این دید و باز دیده ها خودش نوعی تنوع در زندگی ما محسوب می شود.

اما این را هم قبول دارید که در زندگی بسیاری از ما دید و

باز دیده ها معطوف شده به سالی یکبار.

بله خب همینطور است.

چرا؟

چون شادی، قبلا در تولید بود و حالا تبدیل شده به مصرف. قبلا در کاشت بود و حالا در برداشت است. اگر تکنولوژی آمد و سرعت را با خود آورد، معنایش این نبود که نیازهای کاذب ما نیز بیشتر شود. عدم توزیع عادلانه ثروت، نیازهایی که باید به روز بروز آورده شود و نمی شود، چون مصرف زده شده ایم وقت نداریم و خیلی چیزهای دیگر دلیل این موضوع است که دید و باز دیده های ما معطوف به عیدها شده است.

مردم ۵۰ سال پیش شاد تر بودند یا مردم اکنون؟

نباید عجولانه جواب بدهم؛ باید بر اساس تحقیقات باشد. درغم بعد از عراق، دوم هستیم. این آمار ها ممکن است سیاسی هم باشد باید ببینیم جامعه ما چقدر آید آل گرا است و این ربطی به فرهنگ گذشته ما ندارد. قبلا یک نجار را ساختن یک چهارپایه لذت می برد؛ اما اکنون هر کسی یک قطعه از آن را درست می کند.

بعضی می گویند فضاهای مجازی فرهنگ دید و باز دید را از ما

گرفته اند. ما با یک سلام و احوالپرسی در فضای مجازی پر

می شویم و دیگر نیاز نمی بینیم که دید و باز دید داشته باشیم. با این

موضوع موافق هستید؟

خب به هر حال باید مراقب باشیم. فضاهای مجازی هزاران حسن دارد

و صدها عیب.

اما این موضوع را قبول دارید که با آمدن این تکنولوژی

بچه های ما حالت میهمان گریزی پیدا کرده اند و تنهایی و پناه

بردن به موبایل هایشان را بیشتر از دید و باز دیده ها دوست دارند؟ و

در دنیای امروز تنها تر شده ایم؟

بله دقیقا و استنادی که می شود به این موضوع داد، آماری است که در دنیا

در مورد اوتیسم منتشر شده، اینکه نسبت به ۲۰ یا ۳۰ سال پیش، آمار

اوتیسم خیلی بالاتر رفته است و یکی از ضرر های دنیای الکترونیکی همین

موضوع است که مردم امروز بیشتر از قبل در خود فرو رفته اند و روابط کم شده

و این جرئت و جسارت در آموزش و پرورش به بچه ها آموخته نشده است.

پس قبول دارید که دیگر شور و اشتیاق دید و باز دیده ها کمتر

شده است.

بله و این یک خطر و هشدار است. به گفته دالایی لا ما، اکنون دیگر نیازی به

یک آدم موفق نداریم؛ بلکه نیاز به انسان هایی داریم که عاشق و انسان باشند. ما باید روی هوش معنوی برنامه ریزی کنیم.